

رهیافتی چپ‌گرایانه به تحولات سیاسی-اجتماعی ایران معاصر:

دیدگاه‌های آواتیس میکائیلیان (سلطانزاده)^۱

رضا صدیقی پاشاکی

دانشجوی دکتری تاریخ ایران اسلامی، دانشگاه بین‌المللی امام خمینی، قزوین، ایران

حسین آبادیان^۲

استاد گروه تاریخ، دانشگاه بین‌المللی امام خمینی، قزوین، ایران

باقرعلی عادلفر

دانشیار گروه تاریخ، دانشگاه بین‌المللی امام خمینی، قزوین، ایران

ذکرالله محمدی

دانشیار گروه تاریخ، دانشگاه الزهراء، تهران، ایران

چکیده

در این مقاله برخی از دیدگاه‌های آواتیس میکائیلیان (سلطانزاده) یکی از چهره‌های نام‌دار چپ کمونیستی درباره تحولات سیاسی-اجتماعی ایران معاصر بررسی شده است. اندیشه‌های او در جهت‌گیری و راهبردهای حزب کمونیست ایران از آغاز شکل‌گیری تا مدت‌ها پس از کنگره دوم نقش عمده‌ای داشته است. مهم‌ترین مسأله از نظر سلطانزاده انکشاف اقتصادی در ایران است. او اتحاد سه‌گانه امپریالیسم، دربار و فئودالیسم را مانع روند طبیعی رشد در ایران قلم‌داد می‌کرد. پرسش اصلی در این پژوهش است که چه تمایزی میان دیدگاه سلطانزاده با دیگر کنشگران چپ و آکادمیسین‌های شوروی درباره سیر تحولات سیاسی-اجتماعی در ایران معاصر وجود داشت؟ سلطانزاده کوشید با تکیه بر آموزه‌های مارکس، تاریخ ایران را برپایه واقعیت‌های داخلی و نیز جهانی تحلیل و تبیین نماید. بر این اساس نظرات او در مورد انکشاف اقتصادی ایران، استعمار، جنبش جنگل و قدرت‌گیری رضاشاه عدولی آشکار از نظریه‌پردازان حزب کمونیست شوروی بود که سیر تاریخ جوامع را خطی قلم‌داد می‌کردند.

کلیدواژه‌ها: آواتیس سلطانزاده، تاریخ‌نگاری چپ، جنبش جنگل، رضاشاه.

۱. تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۳/۱۰؛ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۶/۱۵

۲. رایانامه (مسئول مکاتبات): abadian@hum.ikiu.ac.ir

مقدمه

در سال‌های آغازین مشروطه و پس از آن، نوعی تحلیل پدیده‌های تاریخی به ایران راه یافت که به مرور زمان به تاریخ‌نگاری چپ مشهور شد. ریشه ورود چنین رویکردی را باید در تحولات پیش و پس از انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ در روسیه جست. چنین نگرشی در ایران ریشه تاریخی نداشت و با واقعیات تاریخ ملی منطبق نبود. با وجود این، تداوم آن اندیشه از یک سو مقولات جدیدی مانند «استعمار»، «سرمایه‌داری»، «امپریالیسم»، «زیربنا و روبنا»، نقش شخصیت‌ها در تاریخ و مفاهیمی هم‌چون اعتدال، اصلاح، انقلاب، محافظه‌کاری، ارتجاع و نظایر آن را به عرصه تاریخ‌نگاری ایران وارد کرد و از سوی دیگر سبب شد مورخان از اسلوب و بینش موسوم به ماتریالیسم تاریخی در تحلیل رویدادها و جنبش‌های اجتماعی بهره گیرند. سوسیال‌دمکرات‌ها نخستین گروهی بودند که پیش از انقلاب روسیه از مبانی مارکسیستی برای تحلیل تحولات جامعه بهره بردند. هاکوپیان و چلنگریان نمونه بارز این جریان بودند.^۳ با وقوع انقلاب ۱۹۱۷ در روسیه، ایران هم تحت تأثیر آن انقلاب قرار گرفت. سلطانزاده از جمله کسانی بود که با الگوبرداری از انقلاب روسیه سعی در نظریه‌پردازی و پیشبرد انقلاب مارکسیستی در ایران داشت. مهم‌ترین مسأله‌ای که ذهن او را مشغول می‌کرد استعمار و عدم رشد اقتصادی ایران و راه برون‌رفت از این معضل بود. آواتیس سلطانزاده در تحلیل تحولات سیاسی-اجتماعی ایران معاصر چه راه‌یافتی درپیش گرفت؟ دیدگاه‌های وی با نظریه رایج ماتریالیسم دیالکتیک که ایدئولوژی حزب کمونیست اتحاد شوروی بود، چه نسبتی داشت؟ این‌ها پرسش‌هایی است که این مقاله در پی پاسخگویی بدانهاست.

زندگی‌نامه آواتیس میکائیلیان (سلطانزاده)

آواتیس میکائیلیان به سال ۱۲۶۸ ش در در مراغه در خانواده‌ای ارمنی متولد شد. پدرش سلطان میکائیلیان از دهقانان فرودست بود و نام مستعار سلطانزاده بعدها از نام کوچک وی

گرفته شد.^۴ شغل پدر نجاری و مادرش رختشویی بود.^۵ او تا دوازده‌سالگی در ایران ماند و سپس برای ادامه تحصیل به مدرسه کلیسای آرامنه جماران در منطقه اچمیازین واقع در نزدیکی شهر ایروان ارمنستان فرستاده شد. پس از پایان این دوره تحصیلی عازم سن‌پترزبورگ شد و تحصیلات عالی خود را در این شهر گذراند.^۶ سلطانزاده تا بیست-دوسالگی دانشجوی بود و در همین سال‌ها به حزب سوسیال‌دموکرات شاخه بلشویک به رهبری لنین پیوست. بنا بر روایت دائرةالمعارف تاریخ شوروی سلطانزاده از شرکت‌کنندگان فعال انقلاب اکتبر بود.^۷ در پی این انقلاب، با تصمیم کمیته‌ترین به تاشکند فرستاده شد و در ترکستان به کمک حزب عدالت در شهرها و روستاها کمیته‌های حزبی تأسیس کرد.^۸

در اولین کنگره حزب کمونیست ایران به سال ۱۹۲۰م در انزلی، نظرات سلطانزاده به‌عنوان عضو اصلی حزب کمونیست، خطوط کلی برنامه حزب را روشن ساخت. وی در همین سال در دومین کنگره بین‌الملل کمونیستی ۱۹۲۰م در پتروگراد (سن‌پترزبورگ) شرکت کرد و در کمیسیون مسأله ارضی و مستعمراتی و ملی کنگره فعال بود.^۹ در همین کنگره به‌عضویت هیأت اجرائیه کمیته‌ترین درآمد و از مشاوران لنین در مسائل ملی و مستعمراتی شد و به درخواست او طرحی درباره مسأله انقلاب در خاورزمین تدوین کرد.^{۱۰}

سپس در ۱۲۹۹ش در کنگره ملل شرق در باکو شرکت کرد. هدف این کنگره، بررسی مسائل انقلاب در مشرق‌زمین و تحلیل شرایط سیاسی و اجتماعی این منطقه بود.^{۱۱} در این

۴. اولین جرقه سرخ شرق، ۱۲.

۵. امیرخسروی و حیدریان، ۴۰.

۶. اولین جرقه سرخ شرق، ۱۳.

۷. اسناد تاریخی، ۲/۴.

۸. اسناد تاریخی، ۷۱/۱، ۷۰.

۹. امیرخسروی و حیدریان، ۴۲.

۱۰. همو، ۴۲.

۱۱. اولین جرقه سرخ شرق، ۲۳.

کنگره بود که اختلاف نظر سلطانزاده با برخی ایدئولوگ‌های حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی بر سر تحولات ایران آشکار شد. حزب کمونیست آذربایجان تلاش فراوانی برای حذف سلطانزاده به کار برد و وی عملاً بعد از این کنگره به حاشیه رانده شد.^{۱۲} به همین دلیل زندگی و فعالیت‌های او از ۱۳۰۱ تا ۱۳۰۶ش یعنی تا تشکیل دومین کنگره حزب کمونیست ایران مشهور به کنگره ارومیه با حدسیات روایت می‌شود. در این مقطع سلطانزاده گرچه حضور چندان مؤثری در فعالیت‌های سیاسی نداشت، اما به فعالیت‌های مطبوعاتی روی آورد؛ از جمله این فعالیت‌ها اداره روزنامه پیکار در آلمان و ستاره سرخ در اتریش بود. با این توضیح که سلطانزاده علاوه بر فارسی، ترکی، فرانسه و روسی، به آلمانی هم بسیار مسلط بود.^{۱۳}

در دهه ۱۹۲۰ تا ۱۹۳۰م/۱۲۹۹ تا ۱۳۰۹ش زیر نظر سلطانزاده چند کتاب مارکسیستی مانند مزد، سود، کار و سرمایه، از نوشته‌های کارل مارکس و مانیفست کمونیست نوشته مارکس و انگلس به فارسی برگردانده شد.^{۱۴} تألیفات سلطانزاده نه به زبان فارسی بلکه به روسی، آلمانی یا فرانسه بود. سپهر ذبیح که در کتاب تاریخ جنبش کمونیستی در ایران مدعی شده سلطانزاده هفت کتاب نگاشته، فقط از چهار کتاب او نام برده است. کتابی هم که او از آن با نام نفت و زغال سنگ یاد کرده، در جلد چهارم اسناد تاریخی، تدوین خسرو شاکری به عنوان یکی از مقاله‌های سلطانزاده آورده شده است.^{۱۵} طرفه این که ذبیح در مباحث مربوط به سلطانزاده حتی در یک مورد نیز به آثار خود او ارجاع نداده است.^{۱۶} شاکری بیشتر آثار سلطانزاده را به کمک همکارانش ترجمه و به صورت پراکنده در کتاب اسناد تاریخی

۱۲. امیرخسروی و حیدریان، ۴۲.

۱۳. آوانسیان، ۲۷.

۱۴. اسناد تاریخی، ۱۰/۴.

۱۵. همان، ۳۹/۴.

۱۶. ذبیح، ۸۴.

جنبش کارگری، سوسیال-دموکراسی و کمونیستی ایران منتشر کرده‌است. جلد چهارم و ششم این مجموعه به آثار سلطانزاده اختصاص دارد.

از زندگی سلطانزاده از اوایل دهه ۱۹۳۰ تا دستگیری او در ۲۰ ژانویه ۱۹۳۸ که مغضوب دستگاه استالین قرار گرفت خبری در دست نیست. اردشیر آوانسیان پس از کنگره بیستم حزب کمونیست شوروی به دیدار دختر سلطانزاده، آلا و ظهیرا رفت. در این دیدار آن‌ها سه سند در اختیار آوانسیان می‌گذارند؛ سند اول درباره حکم دادگاه در مورد تبرئه اوست؛ سند دوم نیز در مورد مرگش است که در آن سند نه علت مرگ ذکر شده‌است نه محل خاکسپاری او. سند سوم نیز مختصری از زندگی اوست. این را هم می‌دانیم که سلطانزاده در ۲۰ ژانویه ۱۹۳۸ به ده سال زندان بدون مکاتبه محکوم گردید و در ۹ ژوئن ۱۹۵۶ در محکمه نظامی از او اعاده حیثیت شد.^{۱۷}

نگرش کلان سلطانزاده به تاریخ ایران

بنیان تاریخ‌نگری سلطانزاده بر مفهوم عدم رشد و پیشرفت اقتصادی ایران مبتنی است. در این زمینه او به‌جای این‌که مانند ایدئولوگ‌های حزب کمونیست شوروی، شرایط تاریخی ایران را نادیده بگیرد و تلاش کند تا الگوهای ماتریالیسم تاریخی را به ایران هم تعمیم دهد، در صدد برآمد تا نسبت مستقیمی بین استعمار به‌طور کلی و شرایط اقتصادی ایران به‌طور خاص برقرار کند. سلطانزاده بدون بهره‌گیری از تعابیر زیربنا و روبنا و به‌جای تعمیم صورت‌بندی‌های اقتصادی موجود در ماتریالیسم تاریخی به ایران، بر این باور بود که پیش از ورود استعمار، ایران و به‌طور کلی شرق صاحب تمدن‌های بزرگی بوده که در حال شکوفا شدن بودند.^{۱۸} او صدور محصولات به اروپا^{۱۹} و ارتباط تجاری بین شرق و غرب^{۲۰} را از

۱۷. امیرخسروی و حیدریان، ۴۶.

۱۸. سلطانزاده، ۶۰.

۱۹. همو، ۶.

عوامل این شکوفایی می‌دانست. پیداست چنین دیدگاهی با مبانی ماتریالیسم تاریخی در صورت‌بندی‌ای تاریخی که فئودالیسم را از نظام سرمایه‌داری، هم‌از نظر مضمون و محتوا و هم از نظر اقتصادی، سیاسی و فرهنگی بسیار عقب‌مانده‌تر می‌دانست، مغایرت داشت. درعین‌حال سلطانزاده آغاز ورود استعمار به ایران را ناشی از تغییر مسیر تجارت از خشکی به دریا می‌دانست که سبب تجارت پروتکتوری با هند و چین شد و در پی آن با از بین رفتن راه‌های ترانزیتی ایران، اوضاع کشور وخیم شد و کشور روی به انحطاط اقتصادی نهاد.^{۲۱} این نگرش سلطانزاده منطبق بود با نظریاتی که مارکس و انگلس در مورد شرق داشتند، طبق این نظرات که در مانیفست آمده بود «یافتن راه دریایی دور آفریقا... بازارهای هند شرقی، چین، تجارت با مستعمرات»، آغازگر مرحله نوینی برای تکاپوهای بورژوازی دانسته شده بود.^{۲۲}

مارکس بر این باور بود که تحلیل موازنه نیروها در همه موارد براساس تحولات اقتصادی و اکونومیسم یا همان اقتصادگرایی است. این دیدگاه حتی با نظریه ماتریالیسم تاریخی مورد نظر او تفاوت داشت. مارکس نقش مؤلفه‌های سیاسی و فرهنگی را نیز در تحولات تاریخی نادیده نمی‌گرفت، لیکن در دوره اتحاد شوروی این بخش از دیدگاه‌های مارکس که در کتاب‌هایی مثل نقد برنامه گوتا آمده بود، نادیده گرفته می‌شد. با این نگاه تاریخی بود که سلطانزاده ورود اولیه استعمار در اقتصاد ایران را چنان ویرانگر می‌خواند که به قول او «تا چند قرن نتوانست از زیر این ضربه مهلک قد راست کند».^{۲۳}

درواقع این دیدگاه وجهی دیگر بود از نظریه شیوه تولید آسیایی. پس از سلطانزاده هم کسانی که این نظریه را برای تبیین تحولات ایران مفید می‌دانند، بر این باورند که ورود

۲۰. سلطانزاده، ۸.

۲۱. همو، ۶۰.

۲۲. مارکس و انگلس، ۳۷-۳۸.

۲۳. سلطانزاده، ۸.

استعمار به ایران که با دوره صفویه هم‌زمان بود، در مقطعی نتوانست اقتصاد ایران را متلاشی کند، زیرا صفویان به اندازه کافی توانمند بودند که بتوانند مازاد تولید خود را به این کشورها صادر نموده، بخشی از آن را در زمینه تعمیر راه‌ها و گسترش شبکه‌های آبیاری به کار گیرند.^{۲۴} طبق این دیدگاه برخلاف دوره صفویه، استعمار در دوره قاجاریه توانست برای خود جای پای در ایران جست‌وجو کند، در این زمان ایران جولانگاه رقابت‌های سه کشور انگلیس، روسیه و فرانسه شده بود که منافع آن‌ها در ایران با هم تزاخم داشت. در این زمان ایران «سپر بلای» هندوستان بود، یعنی هر سه قدرت بزرگ جهانی تلاش می‌کردند مسیر خود را به سوی هندوستان هموار کنند. در این شرایط ایران دلانی برای ورود به هند و خلیج فارس بود و تکاپوهای استعماری در انحطاط آن مؤثر واقع می‌شد.

نکته بسیار مهم در دیدگاه تاریخی سلطانه این بود که برخلاف نظریات مرسوم، به نقش بریتانیا در انحطاط ایران بیش از روسیه اهمیت می‌داد. در واقع تلاش او مصروف این نکته بود که بریتانیا برای حفاظت از هند و نیز ایجاد مانع برای رسیدن روسیه به خلیج فارس و دریای عمان، نقش مهم‌تری در عقب‌ماندگی تاریخی ایران داشته‌است. اهمیت موضوع در اندیشه او به حدی بود که قرار گرفتن ایران به‌عنوان سپر بلا را «فاجعه ملت ایران» می‌خواند و درباره دخالت انگلیس برای حفظ هند نوشت: «صدها سال است که همه راه‌های نزدیک شدن به آن را حفظ کرده‌است... استثمار و غارت آن بدون تحکیم از سمت ایران نمی‌تواند مدت زمان زیادی ادامه یابد».^{۲۵} سلطانه این دیدگاه مهم را داشت که هند به این سبب تحت وحشیانه‌ترین استثمار ممکن قرار گرفته‌است که خیال بریتانیا از جانب ایران آسوده- است و ایران به‌مثابه سپردفاعی هند زیر ذره‌بین بریتانیا قرار دارد. این دیدگاه بیش از آن‌که مبتنی بر نظریات آکادمیسین‌های حزب کمونیست اتحاد شوروی باشد که سلطانه هم در آن عضویت داشت، از دیدگاه‌های خود مارکس در مورد مسئله ایران نشأت می‌گرفت.

۲۴. سیف، ۳۵.

۲۵. سلطانه، ۱۶۱.

مارکس در مانیفست کمونیست نوشته بود: «آن‌ها این تمدن را نابود ساختند، جامعه بومی را برهم زدند، صنایع محلی را ریشه کن ساختند... صفحه‌های تاریخ سیادت انگلیسی‌ها در هند به جز ویران‌سازی، گویای چیز دیگری نیست».^{۲۶} در دیدگاه آکادمیسین‌های حزب کمونیست شوروی، جامعه بومی وجه میرای تاریخ بود؛ آن‌ها باید به شکلی محتوم در برابر شکل‌گیری صورت‌بندی نوین نابود می‌شدند و کهنه جای خود را به نو می‌سپرد. بنابراین حمایت مارکس از «جامعه‌بومی» و «صنایع محلی» چیزی نبود که با دیدگاه‌های مسلط آکادمیسین‌های اتحاد شوروی منطبق باشد. شوروی‌ها تلاش می‌کردند به هر نحو ممکن نظریات ماتریالیسم تاریخی را بر جوامع دیگر از جمله ایران و چین و هند هم منطبق نمایند، حتی بعدها به سال ۱۳۱۰ در کنگره لنینگراد دستور داده شد تاریخ جوامعی مثل ایران به گونه‌ای نوشته شود تا بر مبانی ماتریالیسم تاریخی منطبق گردد؛ دیدگاهی که با نظریات سلطانه مغایرت داشت.

در عدول از این دیدگاه بود که سلطانه تضمین ظاهری استقلال ایران را ناشی از دخالت دو قدرت امپریالیستی انگلیس و روس بیان می‌داشت،^{۲۷} نه شکل‌گیری نظام سرمایه‌داری. از همین روی بود که دوره ناصری یا همان عصر امتیازات برای وی اهمیت پیدا کرد، زیرا معتقد بود اخذ امتیازات استعماری مثل نفت، راه آهن، شیلات و رویترو و نظایر آن‌ها در جهت مقهور نمودن اقتصاد ایران برای یافتن راه نفوذ بوده‌است،^{۲۸} نه تکامل تاریخی صورت‌بندی اقتصادی کشور از فئودالیسم به بورژوازی. در دیدگاه ماتریالیسم تاریخی گذر از جامعه اشتراکی اولیه به برده‌داری، سپس فئودالیسم و سرمایه‌داری، سرنوشت محتوم و مقدر کلیه جوامع تلقی می‌شد، حال آن‌که سلطانه به شکلی مشخص و نه مجرد؛ به امتیاز بانک شاهنشاهی و البته نفت توجه خاص نمود. در

۲۶. مارکس و انگلس، ۳۲.

۲۷. سلطانه، ۱۶۱.

۲۸. همو، ۷۵.

همین راستا بود که بانک شاهنشاهی را عامل به «اسارت کشیدن ایران» و «بزرگ‌ترین سد انکشاف اقتصادی کشور» و «واسطه قرارداد وام‌ها میان انگلستان و ایران و ناظر جمع‌آوری عوارض گمرکات جنوب ایران» می‌دانست و مدعی بود که این بانک با بالا و پایین بردن ارز خارجی بسیاری از تجار ایران را به ورشکستگی کشانده‌است.^{۲۹} سلطانزاده «انحصار وارد کردن نقره و ضرب سکه»، «چاپ مقدار زیاد اسکناس در زمان جنگ و اشغال ایران»، «نگهداری درآمد دولت نزد این بانک»، «تعیین ارزش قران به‌طور خودسرانه بدون ارزش بازار جهانی» را از دیگر موارد فعالیت منفی دیگر این بانک در اقتصاد ایران ذکر می‌کرد.^{۳۰} او بر این باور بود که بانک‌ها به‌طور کلی در کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره سپرده‌ها را نه در جهت انکشاف یا همان رشد صنایع بومی، بلکه در جهت تثبیت نفوذ اقتصادی کشورهای استعمارگر در آن کشورها به کار می‌گیرند.^{۳۱} تأکید بر بانک به‌مثابه بازوی اجرایی الیگارش‌های مالی نظام سرمایه‌داری و نقش ویرانگر بانک شاهنشاهی بر اقتصاد ایران به‌حدی بود که بعدها پژوهشگران ایرانی آن را از زوایای گوناگون مورد توجه قرار دادند.^{۳۲}

تأکید بر امتیاز نفت هم در زمره مواردی بود که سلطانزاده فارغ از سنت مرسوم تاریخ‌نگاری مارکسیستی مبتنی بر زیربنا و روبنا، آن را از دست‌آوردهای بزرگ انگلستان در ایران می‌دانست.^{۳۳} او به‌جای تحلیل‌های مرسوم آکادمیسین‌های شوروی، بر اهمیت سوق-الجیشی ایران تأکید می‌کرد و این‌که ایران برای حفظ هند از گذشته‌های دور اهمیت فراوان داشته‌است، اهمیتی که در دو دهه اخیر بخاطر پیدایش «نفت» اهمیت اقتصادی بسیار مهم‌تری برای انگلیس پیدا کرده‌است. در این چارچوب بود که وی نفت را یکی از پایه‌های

۲۹. سلطانزاده، ۷۵.

۳۰. همو، ۷۶-۷۷.

۳۱. همو، ۷۵.

۳۲. ناطق، ۳۴-۲۴؛ اشرف، ۵۹-۵۸.

۳۳. سلطانزاده، ۸۱.

تحکیم قدرت اقتصادی و نظامی امپراتوری بریتانیا در ایران می‌دانست و شدت دخالت انگلیس در ایران را بر همین مبنا ارزیابی می‌کرد.^{۳۴}

سلطانزاده به کلیاتی مثل تغییر صورت‌بندی یا فورماسیون اقتصادی ایران از فئودالیسم به بورژوازی نمی‌پرداخت. مثلاً آکادمیسین‌های اتحاد شوروی رضاشاه را نمادی از تحول اقتصادی ایران از فئودالیسم دوره قاجار به بورژوازی نوخاسته تلقی می‌کردند، اما سلطانزاده به صورت مشخص به مقوله‌هایی مثل نفت اشاره می‌کرد و این‌که شرکت‌های نفتی به‌ویژه داری و سپس شرکت نفت انگلیس و ایران «سود خالص خود را از اسلوب ماهرانه‌ای مانند هزینه کردن مالیات پرداختی به دولت انگلستان و بالا بردن قیمت تعرفه حمل‌ونقل شرکت‌های کشتی‌رانی» به دست می‌آورند که در نتیجه باعث می‌شد تا «درآمد دولت ایران از محل امتیاز به میزان فاحشی کاهش یابد».^{۳۵} بعدها دکتر محمد مصدق نیز در بیان حقانیت مبارزه ملت ایران برای ملی کردن صنعت نفت به این حساب‌سازی‌های شرکت نفت انگلیس و ایران اشاره کرد.^{۳۶} سلطانزاده در ارتباط با مسأله نفت به وضعیت کارگران این صنعت توجه داشت و از آن به‌عنوان «تبعیض نژادی» یاد می‌کرد. او یکی از وجوه این تبعیض را در نابرابری دریافت حقوق مستخدمین خارجی در برابر مستخدمین ایرانی می‌دید که «پنج برابر یا بلکه بیشتر حقوق می‌گیرند».^{۳۷} منزل، ماشین، هزینه سفر و برق و آب را از وجوه دیگر این تبعیض بر می‌شمرد.^{۳۸} در تاریخ‌نگاری مارکسیستی به روایت آکادمیسین‌های شوروی، کلیه کارگران جهان به‌شکلی مساوی و با آهنگی مشابه، مورد استثمار قرار می‌گیرند، اما در روایت سلطانزاده وضعیت و سطح استثمار کارگران یکسان

۳۴. سلطانزاده، ۸۸.

۳۵. همو، ۸۴.

۳۶. موحد، ۲۹۹.

۳۷. پیکار، ۶۸؛ سلطانزاده، ۸۷.

۳۸. پیکار، ۵۹.

نمود و نظام سرمایه‌داری بریتانیا به دلیل ملاحظات استعماری و ملی خود، کارگر بریتانیایی و یا هندی را ابزاری برای استثمار کارگر ایرانی می‌دانست.

سلطانزاده برخلاف آکادمیسین‌های شوروی معتقد نبود که رضاشاه زمینه‌های شکل‌گیری سرمایه‌داری را در ایران فراهم می‌کند، زیرا برای شکل‌گیری نظام سرمایه‌داری، انباشت سرمایه از ضروریات است؛ برای انباشت سرمایه باید سرمایه‌دار به مفهوم دقیق کلمه وجود داشته باشد، اما به دلیل «فقدان سرمایه‌های بزرگ انباشته شده» و عدم توانایی در تولید «صنایع بزرگ سرمایه‌داری» و همچنین «عدم وجود شرایط مناسب انکشاف سرمایه‌داری» در ایران، امکان شکل‌گیری نظام سرمایه‌داری وجود ندارد.^{۳۹} این تفاوت دیدگاه بسیار مهمی بود، زیرا حزب کمونیست اتحاد شوروی معتقد بود با ظهور رضاشاه ایران در مسیر استقرار نظام سرمایه‌داری قرار گرفته و بنابراین نسبت به دوره پیشین که نظمی فئودالی موجود بود، گامی به پیش گذاشته شده‌است. او حتی سرمایه‌گذاری خارجی به منظور شکل‌گیری صورت‌بندی نظام اقتصادی سرمایه‌داری را نمی‌پذیرفت، زیرا این امر را به «معنای فروش کشور به خارجی‌ان و در درجه اول به انگلیس» می‌دانست.^{۴۰}

در زمانی که زیربنای اقتصادی سرمایه‌داری وجود ندارد، لاجرم نمی‌توان انتظار داشت که طبقه کارگری ظهور کند و مقدمات انقلاب سوسیالیستی را فراهم سازد. در این شرایط راهی وجود ندارد جز این که رهبری حزب کمونیست انقلاب ارضی را به مثابه پیش شرط راه رشد غیرسرمایه‌داری سرلوحه کار قرار دهد. انقلاب ارضی باید سرنگون کردن ملاکین را در دستور کار قرار دهد، زیرا در ایران ملاکین نمایندگان استثمار بریتانیا هستند.^{۴۱} بنابراین سلطانزاده معتقد بود وقوع جنبش سوسیالیستی به رهبری حزب کمونیست در ایران ممکن است، همان‌طور که در مناطق عقب‌مانده‌تری مثل ترکستان و قرقیزستان انجام شد. پس با

۳۹. سلطانزاده، ۱۶۴.

۴۰. همانجا.

۴۱. اسناد تاریخی، ۶۴/۴.

این که در ایران و هندوستان نه شرایط عینی و نه ذهنی برای انقلاب مهیا نیست، امکان انقلاب فراهم است، لیکن انقلابی که با تحول در نظام ارضی کشور و خلع ید از ملاکین صورت گیرد.^{۴۲} این دیدگاه آشکارا مخالف نظرات حزب کمونیست اتحاد شوروی بود، زیرا در آن دوره روتشتین وزیر مختار شوروی در ایران، رضاخان را فردی می دانست که مقدمات محو آثار فئودالیسم را فراهم می کند و بنابراین می تواند برای آینده اتحاد شوروی قابل اطمینان باشد، در حالی که سلطانزاده او را حافظ منافع سرمایه داری بریتانیا می دانست.

سلطانزاده و جنبش جنگل

سلطانزاده در عالم نظر موضوعاتی را مورد توجه قرار می داد که بالاتر به شمه ای از آن اشاره شد. این دیدگاه ها در عالم عمل هم مورد توجه واقع می شد؛ یکی از آن ها موضوع نحوه برخورد او با جنبش جنگل بود. سلطانزاده فئودالیسم را پایگاه نفوذ امپریالیسم انگلیس می دید و دربار را نماینده ملموس این دو معرفی می کرد. وی اعتقاد داشت برای مبارزه با بریتانیا باید پایگاه های آن یعنی دربار و فئودالیسم را یک جا مورد حمله قرار داد.^{۴۳} در این راستا معتقد به نوعی انقلاب دهقانی بود، زیرا طبقه کارگری که برخاسته از صورت بندی نظام سرمایه داری باشد، هنوز در ایران شکل نگرفته بود.^{۴۴} برخلاف نظریات رسمی حزب کمونیست اتحاد شوروی که تنها طبقه کارگر را شایسته رهبری انقلاب می دانست، سلطانزاده به نقش دهقانان در انقلاب ایران اهمیت می داد. تقسیم اراضی بین دهقانان نخستین مرحله از تحولی بود که او در نظر داشت در ایران صورت گیرد. در این راستا ضرورت داشت تا به «حل مسئله ارضی» همت گماشته شود، این کار باید از اجتناب در پرداخت بهره مالکانه

۴۲. همو، ۵۱.

۴۳. سلطانزاده، ۱۲۶.

۴۴. همو، ۱۴۱، ۱۶۱.

آغاز می‌گردید.^{۴۵} سلطانزاده حتی قیام کلنل محمدتقی‌خان پسیان را قیامی دہقانی می‌خواند،^{۴۶} همان‌طور کہ حرکت ابراہیم خان وکیل باشی در فومن را دارای ماہیتی دہقانی تلقی می‌کرد؛ حال آن‌کہ خودش اعتراف داشت وکیل باشی پیشتر در خدمت قوہ قزاق بودہ و شخصی متمدن محسوب می‌شد.^{۴۷} این نگاہ ریشہ در رویکردی خاص از سوی بخشی از حکام اتحاد شوروی داشت کہ معتقد بودند «آزادی مستعمرات در نہایت امر، مقدمہ لازم انقلاب سوسیالیستی جہانی است».^{۴۸}

سلطانزادہ وضعایران را مشابہ روسیہ پیش از انقلاب بلشویکی می‌دانست و معتقد بود امکان وقوع انقلابی سوسیالیستی در این کشور وجود دارد.^{۴۹} این دیدگاہ ہم منحصر بہ سلطانزادہ بود، زیرا شرایط تاریخی ایران و روسیہ اصلاً مشابہ نبودند، نہ ایران قدرتی جہانی شناختہ می‌شد و نہ زمینہ‌های انقلاب نظیر حزب سیاسی، شوراهای کارگری، مطبوعات و کتاب و ہستہ‌های روشنفکری در آن موجود بود. در ایران طبقات اجتماعی بہ شکلی کہ در تعالیم مارکسیستی ترویج می‌شد، وجود نداشت. پس سخن گفتن از «نابودی طبقاتی» و «داغانی بیرحمانہ مقاومت استثمارگران»،^{۵۰} بہ لحاظ تاریخی چندان وجہی نداشت.

از ہمہ بالاتر بدون توجہ بہ زمینہ‌های مذہبی وقف در ایران، تأکید می‌شد کہ «انتقال تمام اراضی مالکان ارضی و اوقافی بہ دہقانان زحمتکش و تقسیم آن میان دہقانان» صورت گیرد.^{۵۱} اگر ہم چنین امری صورت می‌گرفت، بہ‌طور قطع با مخالفت خود دہقانان مواجه می‌شد کہ از اقشار مذہبی جامعہ بودند. تجربہ نہضت جنگل نشان داد سلطانزادہ تا چہ

۴۵. سلطانزادہ، ۱۲۲، ۱۲۹.

۴۶. همو، ۱۳۱.

۴۷. همو، ۱۳۷، ۱۳۹.

۴۸. کار، ۲۸۶/۳.

۴۹. شاکری، ۲۶۳، ۲۶۴.

۵۰. اسناد تاریخی، ۸۹/۶-۹۳.

۵۱. همانجا.

میزان نسبت به ناکارآمد بودن معیارها و موازین ماتریالیسم تاریخی در تبیین تحولات ایران، باورمند است. برخلاف عرف آکادمیسین‌های اتحاد شوروی و نیز حزب کمونیست این کشور، سلطانزاده ایران را در شرایطی می‌دید که قادر است مطابق الگوی روسیه بدون گذراندن مرحله سرمایه‌داری، به‌صرف تشکیل شوراهای و تقسیم اراضی بین دهقانان، به سوسیالیسم نائل آید. او بدون ارائه تحلیل طبقاتی از شرایط ایران - که از الزامات دیدگاه‌های یک مارکسیست بود - نوشت «همسایگی و نزدیکی با روسیه پرولتری» عاملی مهم در رهایی ستمدیدگان خاور نزدیک و خاور دور در گذر از مرحله فئودالیته است.^{۵۲}

این دیدگاه نقش مخربی در تحولات بعدی جنبش جنگل برعهده داشت. سلطانزاده مبارزه میرزا کوچک‌خان جنگلی علیه انگلیسی‌ها را متمر ثمر نمی‌دانست، زیرا هرگونه مبارزه‌ای علیه سیاست‌های انگلستان، باید مبارزه علیه دستگاه سلطنت و زمین‌داران را در اولویت قرار می‌داد.^{۵۳} از این بالاتر سلطانزاده معتقد بود زمینه‌های استقرار دولتی سوسیالیستی در گیلان مهیاست، فقط باید میرزا کوچک‌خان به‌عنوان رهبر جنگلی‌ها اجازه می‌داد تا امر مزبور محقق شود. این دیدگاه نه با موازین و معیارهای مارکسیسم منطبق بود و نه با واقعیت اجتماعی و اقتصادی گیلان. میرزا حتی نامه‌ای خطاب به مقامات اتحاد شوروی نوشت و خاطر نشان کرد تولید هیجان در بین مردم عادی و ملاکین و اقشار مذهبی هم برای مردم گیلان و هم برای روابط آینده آن‌ها با شوروی بسیار مضر است.^{۵۴}

سلطانزاده که با لنین روابطی بسیار نزدیک داشت، نظر خود در مورد تقسیم اراضی بین دهقانان را به‌مثابه مقدمه‌ای بر انقلاب سوسیالیستی توضیح داد، اما لنین که از اوضاع داخلی آن سامان اطلاعی در خور توجه نداشت، دستور داد شورایی تشکیل شود و اوضاع را

۵۲. همان، ۸۲/۶، ۸۸.

۵۳. همان، ۱۲۶/۶-۱۲۷.

۵۴. فخرائی، ۲۹۱.

مورد مطالعه قرار دهد و نتیجه را به اطلاع وی برساند.^{۵۵} سلطانزاده در جایی اشاره نموده که لنین از دیدگاه‌های او حمایت کرده است.^{۵۶} موضوع هرچه بود، دیدگاه‌های سلطانزاده که مغایر شرایط و وضعیت عینی و ذهنی ایران بود، راه را برای بروز شکاف و انشعاب و در نتیجه شکست جنبش جنگل هموار نمود؛ به عبارتی واقعیات موجود نشان داد که نمی‌توان آموزه‌هایی را که هیچ ریشه‌ای در تاریخ ایران ندارند و قادر به تبیین تحولات این کشور نیستند، الگوی عمل قرار داد.

سلطانزاده، کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ و برآمدن رضاشاه

یک نمونه از نگرش تاریخی سلطانزاده به تحولات معاصر ایران را می‌توان از تحلیل وی نسبت به کودتای سوم اسفند و دوره سلطنت رضاشاه دریافت. این‌که سلطانزاده هم مثل اغلب روشنفکران و مردم عادی آن زمان از کودتا به‌عنوان ابزاری برای صیانت از امنیت اجتماعی کشور استقبال کند،^{۵۷} طبیعی بود. لیکن تحلیل اولیه او از موازنه نیروها آن هم از یک فعال چپ‌گرا تا حدی شگفت‌انگیز است. آن‌چه باعث شد تا سلطانزاده در ابتدای امر نسبت به آینده تحولات ایران بعد از کودتا خوشبین باشد، امضای عهدنامه مودت با اتحاد شوروی از سوی سیدضیاء بود، عهدنامه‌ای که در دوره صدارت اعظمی مشیرالدوله پیرنیا چندماهگی قبل از کودتا منعقد شده بود. سلطانزاده که گویی سابقه فعالیت‌های سیاسی سیدضیاء را فراموش کرده بود، امضای عهدنامه مودت را «تمام و کمال با منافع اقتصادی و سیاسی ایران» متناسب می‌دانست.^{۵۸} دستگیری اعیان و اشراف آن‌هم چندروزی بعد از کودتا، از نظر سلطانزاده اقدامی در جهت مبارزه با پایگاه‌های انگلیس در کشور یعنی اشراف

۵۵. گنس، ۴۹.

۵۶. سلطانزاده، ۱۲۹.

۵۷. اسناد تاریخی، ۴۱/۸.

۵۸. همان، ۹۶/۴.

و دربار و زمین داران بزرگ بود. از همین روی خوش بینانه نوشت «بدون نابودی ریشه‌هایی که قدرت انگلیس در ایران بر آن استوار است، نمی‌توان مبارزه بر ضد خشونت انگلیس را با پیروزی به پایان رساند».^{۵۹} او که در دوره جنبش جنگل آن‌همه با میرزا کوچک‌خان مخالفت کرده بود، اکنون می‌گفت راه ترقی و تعالی و رشد اقتصادی ایران و شکل‌گیری مناسبات جدید تولیدی یا با این قبیل اقدامات یعنی زندانی کردن اشراف میسر است و یا با انقلابی که تمام کشور را در برگیرد.^{۶۰} این تحلیل آن‌هم از سوی یک مارکسیست بسیار شگفت‌انگیز بود، زیرا نه تنها با سابقه سیاسی سیدضیاء منافات داشت، بلکه مغایر تحلیل طبقاتی تحولات تاریخی بود. این‌که چون سیدضیاء تبار اعیانی نداشت و به دستگیری اشراف مبادرت ورزید، پس اقدام او می‌تواند راهی برای رشد و پیشرفت اقتصادی کشور با توجه به صورت‌بندی نظام سرمایه‌داری باشد، بسیار عجیب بود. این دیدگاه نه با مبانی مارکسیسم سازگار بود و نه ریشه‌ای در واقعیت تاریخی کودتا داشت. بر اساس همسن نگرش نگاه بود که سلطانزاده به این نتیجه رسید کودتای سیدضیاء هم توانسته‌است اعیان و اشراف را منکوب کند و به این طریق پایگاه بریتانیا را نابود سازد و هم این‌که با این اقدام زمینه در پیش گرفتن «سیاست بورژوازی ملی» فراهم شده‌است.^{۶۱}

ده سالی پیش از کودتای سوم اسفندماه ۱۲۹۹ش یعنی به سال ۱۹۱۱م با جنبش مردم چین به رهبری چیانگ کای چک، نظام سلطنتی این کشور منقرض و نظام جمهوری مستقر شده بود. با رویکرد مارکسیستی به تاریخ، این اقدام به مثابه خصومت با فئودالیسم و زمینه‌های شکل‌گیری بورژوازی دانسته می‌شد؛ نظامی که زمینه‌های لازم را برای انقلاب کارگری فراهم می‌نمود. پس سلطانزاده تصور کرد کودتای سوم اسفند شبیه انقلاب چیانگ کای چک است، یعنی این‌که بورژوازی با قیامی ملی فئودالیسم را نابود ساخته و

۵۹. اسناد تاریخی، ۹۷/۴.

۶۰. همان، ۹۶/۴.

۶۱. همان، ۴۰/۸.

زمینه‌های انقلاب سوسیالیستی را مهیا می‌کند. به همین دلیل بود که نوشت کودتای سیدضیاء «ادامه سلطه نامحدود مشتی راهزن انگلیس را بسیار محدود... و سرمایه‌داری مالی را سخت به لرزه در آورده است».^{۶۲}

مارکس بر این نظر بود که در بریتانیا دو قشر از طبقه حاکمه مدام با هم در رقابت هستند؛ نمایندگان اشرافیت مالی یا همان بانک‌داران بزرگ و صاحبان مجتمع‌های عظیم اقتصادی از سویی، و زمین‌داران و اعیان و اشراف یا همان فئودال‌ها از سوی دیگر. اگر بانک‌داران نمایندگان اشرافیت مالی بودند، فئودال‌ها نمایندگان اشرافیت زمین‌داری به شمار می‌رفتند. نگاه تاریخی سلطانزاده این بود که قاجارها نمایندگان اشرافیت مالی بریتانیا بر ایران بودند، تحلیلی که مطابق با واقعیت نبود. سلطانزاده نتوانست تحلیلی مطابق با واقع ارائه نماید، زیرا به‌جای تبیین موازنه نیروها در کودتای سوم اسفند، نقش شخصیت‌ها در تاریخ را برجسته نمود؛ دیدگاهی که حتی با اصول پذیرفته شده مارکسیسم توسط او، تعارض داشت.

بعدها حزب کمونیست ایران که نظریه‌پرداز آن سلطانزاده بود، خود اعتراف کرد که در تحلیل کودتا به خطا رفته است و نمی‌دانسته ماهیت کودتا چیست، زیرا «رضاخان آن وقت بکلی هویتش نامعلوم و غیر معروف بود».^{۶۳} این تحلیل‌ها باعث شد تا اتحاد شوروی هم از فهم ماهیت کودتا غافل شود، به‌ویژه این‌که روتشتین با رضاخان روابط شخصی برقرار کرده بود. برخی اقدامات نظیر اعلام لغو قرارداد ۱۹۱۹م آن‌هم اندک مدتی بعد از انعقاد عهدنامه مودت با شوروی، این توهم را دامن زد که گویا حسن نیت شوروی «محرکی برای حکومت تهران شده است تا اقداماتی برای لغویک سری توافق با انگلیس به عمل آورد».^{۶۴} پس بیهوده نبود که دولتمردان شوروی بر این باور بودند که رضاخان «به‌مثابه نماینده بورژوازی ملی که

۶۲. اسناد تاریخی، ۴۱/۸.

۶۳. همان، ۹۷/۱.

۶۴. همان، ۴۱/۸.

قرار بود با از بین بردن نفوذ انگلستان»، مرحله‌ای از مراحل انقلاب را محقق کند «تا بعدها کمونیست‌ها انقلاب را از مرحله ملی به مرحله اجتماعی و سوسیالیستی سوق دهند».^{۶۵}

در سال ۱۳۰۶ش هنگامی که دولت پهلوی تشکیل شده بود، حزب کمونیست ایران اعلام کرد ارزیابی نادرستی از کودتای سوم اسفند داشته‌است، زیرا «انبوه واقعیات و مدارک» نشان می‌دهند که خروج نیروهای انگلستان از ایران «عقب‌نشینی» نبوده، بلکه «تغییر تاکتیک» بوده‌است.^{۶۶} سلطانزاده و یارانش در این مقطع تاریخی پی‌بردند که عدم اجرای مفاد قرارداد ۱۹۱۹م به این علت بوده‌است که مواد آن قرارداد باید با «کودتای سید ضیاء الدین... انجام می‌گرفت» و روی آوردن انگلیس به رضاخان را «ناکامی سید ضیاء» در اجرای طرح و «دلسردی و بی‌نیازی انگلیس از سلسله قاجار» برشمرد. سلطانزاده و دوستانش هم‌چنین این تحلیل را که کودتا «سقوط حکومت فئودال‌ها و استقرار حکومت بورژوازی است» یک نظریه «اپورتنیستی [اپورتونیستی] و ضد انقلابی» خواندند.^{۶۷}

سلطانزاده عوامل شکست قرارداد ۱۹۱۹م را مخالفت «بورژوازی کمپرادور»، «ازدست دادن ماورای قفقاز توسط امپریالیسم انگلستان، برقراری حکومت شوروی در باکو، [و] ظاهر شدن بحریه سرخ در مناطق شمالی ایران» می‌دانست.^{۶۸}

او که پیشتر پذیرش رهبری انگلیس در کودتا و ارتباط سید ضیاء با آن‌ها را سخت دشوار می‌دید،^{۶۹} بعداً نظرش را تغییر داد و در پاسخ به دوستانش که به «انگلیسی بودن سید ضیاء و صادق و منزّه بودن رضاخان» باور داشتند، اعلام کرد «مشکل است بتوان پذیرفت که دو رهبر عمده کودتای سال ۱۹۲۱م جدا از هم عمل کرده‌اند و در ضمن، یکی از آنان

۶۵. فلاح توتکار، ۳۸۵.

۶۶. اسناد تاریخی، ۱۱۷/۴.

۶۷. همان، ۹۷/۱.

۶۸. سلطانزاده، ۳۴-۳۵.

۶۹. اسناد تاریخی، ۹۶/۱.

عامل انگلیس، و دیگری ضد امپریالیسم، یکی خائن و دیگری، رهبر ملی ایران بوده- است.^{۷۰} او دوستان هم‌فکر خود را «رفقای ساده اندیش» نامید که خروج انگلیس را رهایی ایران از «چنگال سرمایه انگلیسی» توسط رضاخان می‌دانستند و یا تغییر سلطنت را به» به‌منزله یک انقلاب بورژوازی جلوه می‌دادند.^{۷۱} نخستین فاصله رسمی سلطانزاده از آکادمیسین‌ها و پیروان دستورات رسمی حزب کمونیست اتحاد شوروی زمانی بود که ایرانسکی، ایراندوست و ایوانف را مورد انتقاد قرار داد که رضاخان را ضد انگلیسی می‌دانستند.^{۷۲} این بار سلطانزاده در عدولی آشکار از مواضع قبلی خود، رضاشاه را مجری مفاد قرارداد ۱۹۱۹م می‌دانست، زیرا «برنامه دولت‌های شاه جدید حاوی و مجری مفاد قرارداد ملغی شده ایران و انگلیس سال ۱۹۱۹م بود».^{۷۳}

سلطانزاده این بار در مقابل هم‌فکران خود در حزب کمونیست شوروی، از کودتای سوم اسفند تحلیلی طبقاتی ارائه نمی‌کرد، بلکه آن را برنامه‌ای استعماری می‌دید که از مصر تا هند ادامه دارد. او بر این باور بود که هدف این است تا رابطه بین بریتانیا و هند از راه مصر، فلسطین، ماورا اردن، عراق و خلیج فارس تأمین شود. در همین زمینه به راه هوایی «لندن-قاهره-کراچی» و راه آهن «قاهره-کلکته» اشاره می‌کرد. سلطانزاده نخستین مارکسیست ایرانی بود که به اهمیت سوق الجیشی فلسطین در این طرح بزرگ اشاره کرد، «این کشور به کمک کمیسرهای عالی‌رتبه انگلیسی به‌حدی گسترش می‌یابد که حتی آتشی‌ترین صهیونیست‌ها هم نمی‌توانستند آرزوی آن‌را داشته باشند».^{۷۴} مسئله فلسطین نگاه تاریخی منحصر به فردی بود که یک چپ‌گرای ایرانی برای نخستین بار و حتی شاید پیش از

۷۰. سلطانزاده، ۳۵.

۷۱. اسناد تاریخی، ۱۱۷/۴.

۷۲. سلطانزاده، ۱۵۱.

۷۳. همو، ۳۶.

۷۴. همو، ۱۴۳.

حزب کمونیست اتحاد شوروی، ارائه می‌کرد. از همه مهم‌تر در عدولی آشکار از مواضع حزب کمونیست شوروی، سلطانزاده اقدامات رضاشاه را طرحی از پیش تعیین شده برای تکمیل سیاست خاورمیانه‌ای بریتانیا ارزیابی کرد و اقدامات رضاشاه را هم‌سو و هماهنگ با سیاست کلی انگلیس ارزیابی نمود.

اینک او حتی احداث راه آهن سراسری ایران را طرحی برای «بدست گرفتن بازارهای شمالی ایران» به منظور انتقال کالاهای این بازار به جنوب و غرب ایران می‌دانست، امری که مورد نظر سیاست‌های انگلستان است.^{۷۵} برخلاف سابق که سلطانزاده تحلیل می‌کرد رضاخان باعث شکل‌گیری بورژوازی ملی در ایران خواهد شد و در این راستا از مدل استقرار جمهوری در چین سخن به میان می‌آورد، اکنون انگلستان را عامل برکشیدن رضاشاه می‌دانست و «اشرافیت زمین‌دار، روحانیت مرتجع، بورژوازی کمپرادور و ارتش» را تکیه‌گاه قدرت او بر می‌شمرد و براین باور بود که رضاشاه ارتجاع و اشرافیت زمین‌دار را از مرگ کامل نجات داده است.^{۷۶} به عبارتی سلطانزاده اکنون به این نتیجه رسیده بود که کودتای سوم اسفند و حوادث متعاقب آن، نه به نمایندگی از توده‌های مردم بلکه به تبعیت از اشرافیت زمین‌دار انگلستان روی داده است، یعنی اشرافیت زمین‌دار با غلبه بر سیاست‌های اشرافیت مالی این کشور، توانسته بود سکان هدایت تحولات ایران را بدست گیرد. به همین دلیل بود که می‌نوشت رضاشاه با «فئودالیسم به مثابه یک سیستم اجتماعی - اقتصادی در نیفتاده، بلکه فقط با فئودال‌هایی به جنگ برخاسته است که از به رسمیت شناختن و تبعیت از حکومت مرکزی - پلیس و شخص او امتناع می‌ورزند».^{۷۷}

۷۵. سلطانزاده، ۹۷.

۷۶. همو، ۴۶.

۷۷. همو، ۳۷.

نتیجه

سلطانزاده یکی از رهبران برجسته فکری جریان چپ در ابتدای شکل‌گیری آن در ایران بود، او نه تنها از نظر فکری، بلکه به لحاظ عملی هم با مسائل سیاسی داخلی ایران درگیر بود. دیدگاه‌های سلطانزاده در تبیین تحولات معاصر کشور، به‌ویژه کودتای سوم اسفندماه ۱۲۹۹ش و شکل‌گیری حکومت رضاشاه با مواضع رسمی حزب کمونیست اتحاد شوروی تفاوت اساسی داشت و عدولی آشکار از اصول ماتریالیسم تاریخی شمرده می‌شد. در درون حزب کمونیست شوروی به‌ویژه پس از مرگ لنین، در ارتباط با تحولات ایران دیدگاه‌های متعارضی ارائه می‌شد، بر اساس بخشی از این دیدگاه‌ها رضاشاه با نابودکردن ساختارهای حکومت قاجار، مثل چیانگ‌کای‌چک در چین، راه استقرار یک دولت بورژوازی ملی را فراهم می‌کند که زمینه‌های استقرار سوسیالیسم را مهیا می‌سازد. ایوانف، ایرانسکی و برخی دیگر از آکادمیسین‌ها و فعالین سیاسی شوروی با این دیدگاه موافق بودند، اکثریت اعضای حزب کمونیست ایران هم با این نظرات هم‌سوئی داشتند. لیکن سلطانزاده تحلیل خاص خود را ارائه می‌کرد، برخلاف گرایش اصلی حزب کمونیست شوروی که تلاش می‌کرد تحولات ایران را بر دوره‌های جامعه اشتراکی اولیه، برده‌داری، فئودالیسم، سرمایه‌داری و سوسیالیسم و بر اساس الگوی زیربنا و روبنا تحلیل نماید؛ سلطانزاده مسائل ملموس و مشخصی مثل موضوع هندوستان و بحث نفت را در تحلیل مسائل تاریخ معاصر ایران مورد توجه قرار می‌داد. برخلاف حزب کمونیست شوروی که رضاشاه را عامل رشد بورژوازی ملی تلقی می‌کرد، او تحلیلی درست مغایر آن ارائه می‌داد، نسبت به نزدیکی روتشتین به رضاخان انتقاد می‌کرد و به‌طور خلاصه مواضع حزب کمونیست شوروی را در برابر مسئله ایران نقد می‌نمود. سلطانزاده به‌جای ارائه ذهنیت‌های ناشی از تبیین کلیشه‌ای تاریخ ایران بر اساس دستورالعمل‌های حزب کمونیست شوروی، مسائل ایران را با توجه به شرایط داخلی خود ایران تحلیل کرد. سلطانزاده نسبت به سیاست شوروی برای ارتباط بیشتر اقتصادی با دولت رضاشاه انتقاد می‌کرد، معتقد به شکل‌گیری انقلاب دهقانی در ایران بود تا بتوان

مرزهای دوهزار کیلومتری با اتحاد شوروی را امن کرد. بدیهی است این دیدگاه مغایر نظریه‌ای بود که کارگران را انقلابی‌ترین طبقه معرفی می‌کرد. به نظر می‌رسد سلطانزاده سعی داشت با اتکاء به واقعیات خود ایران، تبیینی مغایر با دیدگاه‌های نظریه‌پردازان و مورخین اتحاد شوروی که سعی داشتند الگوی ماتریالیسم تاریخی را بر سراسر تاریخ ایران تعمیم دهند، ارائه دهد.

کتابشناسی

- اسناد تاریخی جنبش کارگری، سوسیال و دموکراسی و کمونیستی ایران، به کوشش خسرو شاکری، ج اول، چهارم، ششم و هشتم، فلورانس، انتشارات مزدک، ۱۹۷۴م.
- اشرف، احمد، موانع تاریخی رشد سرمایه‌داری در ایران، تهران، زمینه، ۱۳۵۹ش.
- امیر خسروی، بابک و محسن حیدریان، مهاجرت سوسیالیستی و سرنوشت ایرانیان، تهران، پیام امروز، ۱۳۸۰ش.
- اولین جرعه سرخ شرق، زندگی، اندیشه و مبارزات آوتیس سلطانزاده، پروسه، ۱۳۹۲ش.
- آوانسیان، اردشیر، خاطرات سیاسی، به کوشش علی دهباشی، تهران، شهاب ثاقب، ۱۳۷۸ش.
- ذبیح، سپهر، تاریخ جنبش کمونیستی در ایران، ترجمه محمد رفیعی مهرآبادی، تهران، عطائی، ۱۳۶۴ش.
- روزنامه پیکار، تهران، شیرازه، ۱۳۹۵ش.
- سلطانزاده، آ، انکشاف اقتصادی ایران و امپریالیسم انگلستان، ترجمه ف. کوشا، تهران، مازیار، ۱۳۸۴ش.
- سیف، احمد، اقتصاد ایران در قرن نوزدهم، تهران، چشمه، ۱۳۷۳ش.
- شاکری، خسرو، میلاد زخم: جنبش جنگل و جمهوری شوروی سوسیالیستی ایران، ترجمه شهریار خواجهیان، تهران، اختران، ۱۳۸۶ش.
- فخرائی، ابراهیم، سردار جنگل، تهران، جاویدان، ۱۳۷۶ش.
- فلاح توتکار، حجت، اصناف: از انقلاب مشروطیت ایران تا انقراض قاجاریه (۱۲۸۵-۱۳۰۴ش)، تهران، رسانش نوین و کتاب صدرا، ۱۳۹۴ش.
- کار، ای.، اچ.، تاریخ روسیه شوروی، ج ۳، ترجمه نجف دریابندری، تهران، زنده رود، ۱۳۷۱ش.

گنس، ولادیمیر، بلشویک‌ها در گیلان، ترجمہ سید جعفر مہرداد، رشت، ایلیا، ۱۳۸۵ ش.
مارکس، کارل و فردریک انگلس، مقالاتی از مارکس و انگلس، ترجمہ سیروس ایزدی، تہران، قصیدہ
سرا، ۱۳۸۵ ش.

ہمو، مانیفست کمونیست، ترجمہ مسعود صابری، تہران، طلایہ پرسو، ۱۳۸۵ ش.
موحد، محمدعلی، خواب آشفته نفت، ج اول، تہران، کارنامہ، ۱۳۸۶ ش.
ناطق، ہما، بازرگانان در داد و ستد با بانک شاہی و رژی تنباکو، تہران، توس، ۱۳۷۳ ش.
نقش ارامنہ در سوسیال دموکراسی ایران، بہ کوشش محمد حسین خسروپناہ، تہران، شیرازہ، ۱۳۸۸ ش.